

سایه انداخته است که عملاً هیچ شخصیتی در طول سریال به درستی معرفی نمی‌شود. به‌عنوان مثال مقایسه کنید شخصیت پراز جزئیات و دقیق خاتون را، که تمامی جوانب شخصیت‌اش از پیشینه خانوادگی و معرفی پدر و مادرش گرفته تا تسلطش بر تیراندازی و زبان فرانسه شکل گرفته، با شخصیت پرازش نشده سرگرد ملک و رضا فخار. با وجود این که در طول سریال شخصیت‌های زیادی مانند به‌آذین، خانم فهیمه اکبر، موسیو آرسن، ناسروان یدالله بایندر مابه‌ازای تاریخی واقعی دارند اما چندان کارکردی در طول و عرض دادن به قصه «خاتون» ندارند. این ضعف شخصیت‌پردازی سبب می‌شود تماشاگر در فهم دقیق کاراکترهای سریال دچار خطا شود. خاتون که قرار است یک زن مبارز، وطن‌دوست و شجاع تصویر شود عملاً به زنی خودخواه تبدیل می‌شود که همه چیز و همه کس را در راستای رسیدن به منافع شخصی و خانوادگی‌اش فدا می‌کند. یک‌بار به‌خاطر فرزند مرده‌اش، یک‌بار به‌خاطر پدرش، یک بار به‌خاطر رضا فخار و بار دیگر به‌خاطر فرزند تازه‌متولد شده‌اش. هر بار که خاتون در این مقاطع مهم سریال درگیر حوادثی می‌شود تعدادی آدم کشته می‌شوند. سرهنگ ملک که قرار است نقش یک فرمانده نظامی ارتش ایران را که بر سر دوره‌ای عشق به وطن با عمل به وظیفه نظامی و اطاعت از مافوق گیر افتاده و عصبانی و ناامید است به نمایش بگذارد، به یک عاشق شکست‌خورده تبدیل شده که برای برگرداندن همسر سابق فراری‌اش دست به هر کاری می‌زند و همیشه هم شکست می‌خورد. در طول سریال شخصیت‌های مختلف و زیادی

روسی و انگلیسی به تمام ارکان کشور مواجه است و تا آن‌جا در این اشغال غرق می‌شود که سرنوشته نظام سلطنت و پادشاهش را انگلستان با نامه‌ای چندخطی مشخص می‌کند، خلاصه می‌شود در حضور یک کمیسر روس که اصلیتی ایرانی دارد و نیروهایی که بی‌جهت در شهر رژه می‌روند اما از دستگیری چند جوان که به آذوقه متفقین دست‌برد می‌زنند؛ عاجزند. نیروهای بیگانه‌ای که از شمال و شرق تا جنوب و غرب را محل تاخت‌وتاز خود قرار داده‌اند و سرنوشته جنگ را در تهران و با حضور سران متفقین رقم می‌زنند، به یک کمیسر روسی که وسط جنگ پی‌تسو به حساب عشقی با همسر شش‌پانزده‌ساله‌اش و به چنگ آوردن خاتون است و چند افسر جزء انگلیسی که فقط پی‌نوشیدن و باج‌گرفتن و دختران لهستانی هستند، منحصر می‌شود. تصویری که از اشغالگران در سریال ارائه می‌شود، تفاوت چندانی با آن‌چه که عموماً در فیلم‌های دفاع مقدس دیده‌ایم ندارد. نیروهایی فشنل، کم‌هوش و کودن. در بخش‌های زیادی از سریال، رضا و دوستانش در شهر به‌راحتی می‌چرخند، سوار اتوموبیل می‌شوند، پیاده‌روی می‌کنند، کافه می‌روند و از کنار نیروهای نظامی متفقین عبور می‌کنند، بدون این‌که دیده شوند. این در حالی است که دارودسته آن‌ها که به رابین‌هودی‌ها مشهور شده‌اند، به اصلی‌ترین گرفتاری ارتش ایران و ارتش متفقین تبدیل شده‌اند.

این سهل‌انگاری در فضا‌سازی، به شخصیت‌پردازی‌های سریال هم تسری پیدا کرده است. تمرکز نویسنده بر شخصیت خاتون (نگار جواهریان) آن‌چنان بر شخصیت‌های دیگر



تمرکز نویسنده بر شخصیت خاتون آن‌چنان بر شخصیت‌های دیگر سایه انداخته است که عملاً هیچ شخصیتی در طول سریال به درستی معرفی نمی‌شود

به‌عنوان یکی از اولین مرزهایی که مورد هجوم نیروهای بیگانه در جریان جنگ جهانی دوم قرار گرفت، دلایلی منطقی برای این انتخاب بود. به نظر می‌رسید پاکروان با انتخاب یک قهرمان زن، نیم‌نگاهی هم به جنبش‌های زنانه و اولین تلاش‌های فمینیستی در ایران دارد که با خرده‌داستان‌هایی مثل مبارزه و کشته شدن پروین (با بازی ستاره پسبانی) و معرفی خانم فهیمه اکبر (با بازی غزل شاکری) به عنوان یکی از زنان پیش‌روی زمان خودش این گمان پررنگ‌تر هم می‌شد.

اما آن‌چه که عملاً «خاتون» به ما عرضه می‌کند بیش‌تر تصویری چندپاره از یکی از مهم‌ترین مقاطع تاریخی ایران است. نمایشی که نه‌توان ارائه درست دل‌آوری‌های ارتش ایران را دارد و نه به شکلی درست می‌تواند درگیری کشوری که در دوران گذار به سر می‌برد با واقعاتی مهیب مانند جنگ جهانی را روایت کند. گیلان پاکروان که درگیر هجوم نیروهای روسی، خیانت امرای ارشد ارتش، نبرد نابرابر و دلاورانه سربازان کشور با قوای شوروی، قحطی و بیماری است، در شهر نشانه‌ای از این وضعیت با خود ندارد. در شهری که با این همه بحران مواجه شده و انبارش به‌جای مواد غذایی پراز جنازه و زخمی است، اثری از این تنش‌ها نمی‌بینیم و خیابان‌ها و کافه‌ها مانند یک روز عادی است و مردم با آسودگی به زندگی می‌پردازند. این تصویری است که در تمام سریال وجود دارد. تهران درگیر با جنگ و اشغال، شهری است تمیز با سینماهایی که همیشه فیلمی برای نمایش دارند، کافه‌هایی که چراغشان همیشه روشن است و مردمی که مدام و بی‌دلیل در شهر می‌آیند و می‌روند و خوش‌پوش و شیک به زندگی می‌پردازند. از ایران دهه بیست در سریال «خاتون»، تصویری ناآشنا و جعلی روایت می‌شود. زنان به کافه می‌روند، قهوه و چای برایشان سرو می‌شود، با مردان غریبه معاشرت می‌کنند، دست به اسلحه هستند و سردمدار فعالیت‌های چریکی ضدحکومتی و ضد اشغالگران. چیزی که با واقعیت آن روزگار فاصله‌ای نجومی دارد. از این گذشته علی‌رغم این که نیم‌فصل اول سریال در گیلان می‌گذرد مخاطب‌انثری از زبان و لهجه گیلکی نمی‌بیند. همه شخصیت‌های فرادست با لهجه و زبان غیرگیلکی صحبت می‌کنند و افراد زیردست و دون‌پایه لهجه محلی دارند. از کتاب‌فروش گرفته تا افسر ارتش همه با لهجه تهرانی حرف می‌زنند. این در حالی است که به دلیل ارتباط کمتر و سخت‌تر مردم در دهه بیست قاعدتاً باید بخش عمده‌ای از مردم محلی با زبان خودشان سخن بگویند اما در سریال این چنین نیست. وضع در تهران هم بهتر از این نیست. اگر پس‌زمینه تاریخی سریال را حذف کنیم، به نظر می‌رسد با افرادی از روزگار فعلی مواجهیم که کلمات مرسوم این دوره را به کار می‌برند و از لحن و کلمات حدود هشتاد سال پیش اثری دیده نمی‌شود.

این دوره تاریخی که با هجوم نیروهای

